

برخی تفاوت‌های  
کمونیسم انقلابی  
با  
'کمونیسم کارگری'

اتحادیه کمونیست‌های ایران (سربداران) - کمیته کردستان

این متن مصاحبه‌ایست که "صدای سریداران" در نیمه دوم دیماه ۱۳۶۸ با یکی از رفقای کمیته کردستان اتحادیه کمونیستهای ایران (سریداران)، پیرامون مسئله کمونیسم کارگری و مشخصاً نقد مطالب جزوه "تفاوتهای ما" از انتشارات اخیر "حزب کمونیست ایران" انجام داده. این متن از روز بیست و ششم تا بیست و نهم دیماه ۱۳۶۸، از رادیو "صدای سریداران" پخش شد.

---

سؤال :

اخیراً بحثهای نسبتاً تازه‌ای از جانب رهبران حزب کمونیست در باره کمونیسم کارگری شروع شده که فشرده آن در جزوه "تفاوتهای ما" منعکس است . بنظر شما خود این نکات تازه ، و پرداختن به آنها برای ما چه اهمیتی دارد ؟

جواب :

مطالبی که اخیراً در مقالات مختلف حزب کمونیست ایران و بویژه همین جزوه اخیرشان انتشار پیدا کرده ارائه دیدگاه کاملاً جدیدی از طرف خط کمونیسم کارگری نیست . بلکه جنبه‌های مختلف همان دیدگاه سابق است که آشکارتر ، و نسبت به گذشته با زبان صاف و پوست کنده‌تری بیان میشود . کمونیسم کارگری همان کمونیسم کارگری است ، تروتسکیسم و اکونومیسم و فرمیسمش در ماهیت همانست که بود . گیریم الان بر حسب شرایط و اقتضای زمانه احساس کند که باید عریانتر از گذشته ماهیت خود را آشکار کند .

در مورد قسمت دوم سئوالتان که نقد این جریان برای ما اهمیتمش چیست ، باید بگویم برای ما نقد این جریان ارزش برنامه‌ای ندارد . یعنی ما از نقد اینها برنامه خود را تدوین نمیکنیم و برنامه خود را بر نفی این جریان استوار نمی‌کنیم . . . . خطوط کلی برنامه ما از طریق ارگان و جزوات سازمان و در تبعیت از آن ، گفتارهای مختلف رادیوئی در مورد دورنمای کمونیسم و سوسیالیسم ، خط اساسی و ایدئولوژی ما ، تحلیل طبقاتی از سیستم حاکم بر جهان و جامعه ایران ، تعیین کردن خصلت انقلاب ایران ، نیروهای محرکه آن و طبقات متحد پرولتاریا در این مرحله ، دشمنان انقلاب و راه کلیسی

انقلاب و غیره به گوش همه پیشروان و فعالین جنبش کمونیستی و کارگری رسیده و میرسد. در حالیکه نظرات این جریان هیچ ریشه‌ای در نظرات و خطوط جنبش کمونیستی از لنین تا به حال ندارد. بنابراین برنامه‌ها ما از برنامه و خط تحولی که این جریان نوپای شبه‌تروتسکیستی و اکونومیستی تحویل مخاطبین خودش میدهد، کاملاً متمایز است.

اما نقد آنها برای ما از این نظر اهمیت دارد که پایه اجتماعی ما را تا حدی مخاطب قرار میدهد و ظاهری آراسته به قیای چپ و رادیکال و کمونیستی دارد و سموم فرمیستی بورژوازی خود را در بین طبقه ما پخش میکند.

طبقات مختلف را دیوار چین از هم جدا نکرده و افکار بورژوازی می‌تواند در طبقه کارگر نشو و نما کند و پایه بگیرد. بنابراین مبارزه با جریان‌های دیگر که مخالف رژیم حاکم هستند برای ما یک امر مهم است. ما با این مبارزه دیدگاه‌های غیر پرولتری را که خواهی نخواهی در اثر اختلاط بین طبقات بوجود می‌آید زائل می‌کنیم، و غیر پرولتری بودن و ربط آنها به طبقات دیگر را نشان می‌دهیم. نشان می‌دهیم که طبقات دیگر بخاطر داشتن بعضی منافع در سیستم حاکم، نمی‌خواهند که تمام این سیستم داغان شود.

آنها فقط بعضی تغییرات سیاسی یا روبنایی می‌خواهند. با این ترتیب طبقه کارگر را از توجه صرف به خودش، به داشتن دید وسیع و همه‌جانبه از روابط متقابل بین همه طبقات و پیچیدگی‌های آن متوجه می‌کنیم.

ثانیا با این کار ما تمایزات خودمان را بعنوان یک جریان کاملاً مجزا و با دیدگاهی متمایز از طبقات دیگر روشن می‌کنیم و به پایه اجتماعی خود که هیچ منافعی در حفظ هیچ جنبه‌ای از نظام کهنه تحت سلطه امپریالیسم ندارد قدرت می‌دهیم که برای زیرورو کردن این نظام، علم و جهان بینی‌ای که از مبارزه پرولتاریا، از مبارزه طبقه جهانی ما بدست آمده و بوسیله رهبران آن از مارکس تا مائو تکامل داده شده، باید متکی شوند - راه دیگری وجود ندارد.

سؤال:

بهر حال این جریان با ادعای کمونیست بودن، آنها هم از نوع کارگری به میدان آمده و خصوصا در این جزوه (تفاوت‌های ما) کل جنبش بین‌المللی

کمونیستی و جنبش کمونیستی ایران، از بدو تولد تا امروز را نفی کرده، مثلاً در صفحه ۲۴ این کتابچه نوشته :

"مائوئیسم منتقد سوسیالیسم روسی است، اما خودش بهمان اندازه غیر مارکسیستی و غیر کارگری است. چپ نو همینطور، تروتسکیسم همینطور، اوروکمونیسم همینطور، جریان طرفدار آلبانی همینطور، سوسیالیسم خلقی همینطور، در واقع پشت این جریانات انتقادی جدائی سوسیالیسم رادیکال از کارگر و کمونیسم کارگری را با وضوح بیشتری میتوان دید، چرا که اینها پیشینه یک انقلاب کارگری عظیم را نداشتند و بوضوح در سطح جامعه در کانونهای غیر کارگری پیدا شدند."

خوب اینها ادعاهای بزرگی است. قاعدتاً هرکس انتظار دارد که گوینده، خود هم پیشینه یک انقلاب عظیم را داشته باشد و هم رگ و ریشه اش به طبقه کارگر یا بقول ایشان کانونهای کارگری برگردد. راستی مدافعان کمونیسم کارگری خود چه سابقه و منشائی دارند؟

جواب :

بله ادعای بزرگی است ولی ادعاهای بزرگ کردن دلیلی بر بزرگی مدعی نیست. این ادعاها بعضی اوقات بعضیها را به اشتباه می اندازد، ولی نمیتواند همیشه، همه کس را در اشتباه نگهدارد.

مثلاً کسی که مدافع کمونیسم کارگری باشد و خودش را به قول معروف به کوچه علی چپ نزنده باشد، تفاوت بین مائوئیسم را حداقل با تروتسکیسم از لحاظ داشتن "پیشینه انقلاب کارگری" و "پیدا شدن در کانونهای کارگری" میفهمد.

مائوئیسم هویت خود را از انتقاد به خروش چفیسیم بدست نیاورده. بلکه با دفاع از مارکسیسم - لنینیسم و در تکامل آن قوام پیدا کرده. مائوئیسم درون جمعبندی انقلابات کبیر - از کمون پاریس و انقلاب اکتبر تا انقلابات چین ریشه دارد. اینها مهمترین انقلابات کارگری جهان هستند که از لحاظ وسعت و کارگری و توده ای بودن نظیر نداشته اند و تجارب جمعبندی شده از آنها بشکل تئوری و جهان بینی مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون، یا مائوئیسم در آمده و دوتا از آنها زیر رهبری مائو و مائوئیستها بوده است.

حزب کمونیست ایران تا بحال در عوالم ذهنیات خود آنقدر پیوسته نرفته است که اتهام جدائی از طبقه کارگر را به مائوئیسم بزند. این حزب در بند ۱۱ برنامه‌اش میگوید طبقه کارگر در چین قدرت سیاسی را داشت و بعد از حاکم شدن رویزیونیسم از قدرت بیرون شد. آنها فقط با نفی این دو انقلاب پرولتری میتوانند زیر این بند برنامه‌شان بزنند، و کمونیسم کارگری برای نفی این انقلابات خودش را آماده کرده. سؤال اینست که طبقه کارگری در قدرت وارد شده بود؟ نماینده حزبی آن چه کسی بود؟ اگر مائو نبود کی بود؟ مائوئیسم چطور با این پیشینه دو انقلاب عظیم، "جدا از کارگر" به حساب می‌آید؟ تروتسکیسم جریانی بود که لنین سالها علیه آن مبارزه کرد. تروتسکیستها جریانی روشنفکری در خارج روسیه بودند که با محافل سوسیال دمکرات و انترناسیونال دوم ارتباط داشتند و همیشه تا قبل از انقلاب اکتبر از بلشویکها کاملا متمایز و جدا بودند. نظرات اساسی تروتسکیستها عبارت بود از نفی خصلت انقلابی دهقانان در انقلاب دمکراتیک، نفی تفاوت بین ملل تحت ستم و ملل ستمگر در دنیا و انقلابات ملی، نفی امکان ساختمان سوسیالیسم در یک کشور. آنها هیچوقت هیچ انقلاب پرولتری‌ای را رهبری نکردند، و نمیتوانستند بکنند.

حالا وقتی عده‌ای می‌آیند این دو جهان بینی و این دو تئوری را از لحاظ داشتن پیشینه کارگری و پیداشدنشان در جنبش‌های کارگری یکی وانمود میکنند، باین دلیل است که دارند در هر دو این تئوریه‌ها یک چیز را پرده پوشی میکنند. در مائوئیسم، صاف و ساده دارند حقیقت پرولتری و اتکای آن به انقلاب کارگری، و در تروتسکیسم وجود همگونی زیاد در نقطه نظرهای اساسی آن با کمونیسم کارگری خودشان. آنها به این وسیله بی پایه بودن خودشان و دور بودن خودشان را از تئوری رهائشی پرولتاریا میپوشانند.

از لحاظ نظری و بعنوان یک دیدگاه، کمونیسم کارگری روایت تازه‌ای است از داستان قدیمی تروتسکیسم و سوسیال دمکراسی اروپائی و اکونومیسم. اگر شما نوشته‌های تروتسکی و اکونومیستهای صد سال پیش را ورق بزنید، ادعاهای مشابه و حتی گاهی پاراگرافهای مشابهی علیه لنینیسم و لنین در

آنها پیدا میکنید که در نوشته‌های کمونیسم کارگری و اعدانامه‌های کمونیسم کارگری علیه مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون رونویس شده یسا برای انطباق با شرایط روز وصله پینه شده تا نوآوری جلوه کند .

تئوری انقلاب پرولتری از جمع‌بندی همه‌جانبه پیشرفت علوم و بویژه مبارزات و انقلابات پرولتری پیروزمند استنتاج می‌شود و میتواند در خدمت پیشرفت باز هم بیشتر انقلاب پرولتری قرارگیرد . اتهام " جدابودن از طبقه کارگر " یا " نداشتن پیشینه يك انقلاب کارگری عظیم " شاید بیشتر از هر جهانبینی و مکتب فکری - یعنی محصول تفکرات و تتبعات نمایندگان برجسته يك طبقه - زببنده خود مکتب و جهان بینی کمونیسم کارگری است .

اما در باره این سؤال شما که مدافعان کمونیسم کارگری خودشان چه سابقه و منشائی دارند ، در کانونهای کارگری پیدا شده‌اند یا نه ؟ مختصراً بگوئیم که خیر هیچ منشاء کارگری ندارند . ولی آیا پیدا شدن یا نشدن درون کانونهای کارگری معیار کمونیستی بودن يك حزب هست یا نه ؟ من فکر میکنم اصلاً اینطور نیست . این معیار نیست قلبی و دروغین . معیار پرولتری و کارگری بودن - یعنی معیار این که يك جریان نمایندگی منافع طبقه کارگر را میکند - این نیست که در يك کانون کارگری پیدا شده باشد . خود مارکس و انگلس جزء روشنفکران بورژوازی حساب میشدند که بعداً به طبقه کارگر گرویدند ، لنین همینطور و مائو هم همینطور . معیار اصلی اینست که آیا خطوط رهائی پرولتاریا را در دست دارند یا نه ، وگرنه انترناسیونال دوم خیلی کارگری بود و اتحادیه‌های کارگری آن قدرتمند بودند ، اما خودش جریانی ضد کارگری بود . در همین ایران حزب توده در کانونهای کارگری پا گرفت و اتحادیه‌های کارگری وابسته به آن ۴۰۰ هزار عضو داشت ، اما خودش يك جریان بورژوازی بود .

برعکس با الهام از انقلابات پرولتری در بین روشنفکران خرده بورژوازی کشورهای دیگر محافلی بوجود آمد و پا گرفت که ابتدا با طبقه کارگر پیوندی نداشت . حزب بلشویک را نگاه کنید که با الهام از کمون پاریس و انترناسیونال اول هسته‌های اولیه آن در بین روشنفکران بوجود آمد .

انقلاب اکتبر مارکسیسم لنینیسم را بین روشنفکران چینی شایع کرد ، یسا

دیدیم که بعد از انقلاب فرهنگی - و با الهام از آن - کانونهای انقلابی و کمونیستی در بین روشنفکران شروع به رشد کردند .

اما حالا چون این برای کمونیسم کارگری معیار شده و دیگران را با این چماق میکوبد که منشاء خود را پنهان کند، بگذارید شمه‌ای از تاریخچه خودشان بگویم :

ریشه اینها بر میگردد به يك انشعاب درون سازمان انقلابی حزب توده که بعدا بنام کادرها معروف شدند . اینها در ضدیت و نفی اندیشه مائودر خسارچ کشور از آن جریان انشعاب کردند . نقطه نظراتشان این بود که در خارج کشور نمی‌شود حزب یا سازمان ساخت و باید فقط کادر ساخت برای بعد . یعنی نظرات اینها کاملاً انحلال طلبانه و ضد تشکیلاتی بود و به شکل محفل محفل در کشورهای مختلف اروپا پراکنده بودند . یکی از محافل اینها بر اساس همان تز که در خارجه سازمان نباید ساخت و در داخل میشود ، به هواداری از سازمان مجاهدین (مارکسیست - لنینیست) و بعد از آن به هواداری از " مبارزه در راه آرمان طبقه کارگر " پرداخت و سپس اتحاد مبارزان کمونیست را ایجاد کرد . ناگفته نماند که همین هسته در خارج کشور با يك جریان دانشگاهی تروتسکیستی که از انترناسیونال ۴ جدا شده بود و انتقاداتی به آن داشت ، مرتبط بود و نظرات اساسی با آنها یکی بود . شما اگر نوشته‌های آن جریان انگلیسی که رهبرش شخصی بنام " یافی " است را ورق بزنید کلیه تزه‌های اتحاد مبارزان کمونیست را در آنجا می‌یابید . همانطوریکه مارکسیسم - لنینیسم و مائوئیسم جریانی بین المللی است ، جریانات و خطوط بورژوازی که برای منحرف ساختن طبقه کارگر تدوین شده اند هم جنبه بین المللی دارند . تمام آن هیاهوها در باره " پیشینه انقلاب کارگری " یا " جای گرفتن در کانونهای کارگری " در مورد خود جریان " کمونیسم کارگری " وطنی ما به محلول رقیقی از کادرهای انحلال طلب در ظرف جریانی نیمه تروتسکیستی خلاصه میشود .

سؤال :

همانطور که میبینیم جزوه " تفاوتهای ما " به نکات بسیاری برخورد کرده ، از مقوله ناسیونالیسم و سوسیال دمکراسی گرفته تا برخوردهای سنتی اکونومیستی به مساله رفرم در جامعه کنونی ، و حتی برخی اشارات فلسفی به



مقوله انسان ، فکر میکنید محور این جزوه کدام است ؟ یا دقیقتر بگویم —————  
کمونیسم کارگری در حال حاضر در پی حل چه معضلی است ؟  
جواب :

بله ، مسایل مختلفی را مطرح کرده . اما بالاخره يك محور اصلی دارد .  
و آن محور ، مشکلی است که کمونیسم کارگری باید برای پیشرفت خودش آنرا  
حل کند . یعنی همان سنگی که برای قراردادن تمام و کمال رفرمیسم بجای  
انقلابی گری - برای زدن آن شاخ و برگهای اضافی که رشد خطر فرمیستی —————  
کمونیسم کارگری را کند میکند - باید آن را از جلوی پایش بردارد .

مثل همه مسایل دیگر ، محوری یا عمده بودن يك مساله در بین مسائل دیگر ،  
در عمل و در واقعیات تعیین میشود ، نه اینکه گوینده یا نویسنده چند در صد از  
مقاله یا سخنرانی خود رابه آن اختصاص بدهد ، یا مثلا اهمیت آنرا کم یا زیاد  
قلمداد کند . بقول معروف :

" دو صد گفته چون نیم کردار نیست . "

امروز کمونیسم کارگری در عمل با ناسیونالیسم انقلابی در کردستان و در صفوف  
خودش مواجه شده . این جریانی است که در برابر خطر فرمیستی و مسالمت آمیزش  
مقاومت میکند ، و به اصطلاح خودشان " کمونیسم کارگری تویش جانمیافتد " . این  
ناسیونالیسم انقلابی احساس میکند که کمونیسم کارگری دست و پایی مبارزه را  
میبندد . مقاومت این جریان از يك نوع ناسیونالیسم سرچشمه میگردد ، و  
کمونیسم کارگری هم در توصیف آن بعنوان ناسیونالیسم اشتباه نکرده است . ولی  
وقتی کمونیسم کارگری با نفی وجود دو نوع ناسیونالیسم در دنیا به ناسیونالیسم  
انقلابی کرد حمله میکند و اینکار را با اتکاء به يك مفهوم مجرد مثل " اصالت  
انسان " ، یا به این دلیل که ناسیونالیسم ملت تحت ستم با " اصالت انسان "   
تناقض دارد ، " با هر نوع اعتلای معنوی انسان مغایر است " و باعث " برینده  
شدن انسانها از خصلت مشترک جهانی شان میشود " انجام میدهد ، هدفش دفاع  
از انترناسیونالیسم نیست . باید دانست کمونیسم کارگری بویی از لنینیسم  
نبرده است .

سؤال :

حتما منظور شما این قسمت جزوه " تفاوتهای ما " است که نوشته :

" ناسیونالیسم بعنوان يك جنبش و يك حرکت سیاسی ابزاری برای تعیین تکلیف درونی بورژوازی در سطح جهانی و کشمکش بخش‌های مختلف این طبقه بر سر سهم ببری از پروسه انباشت سرمایه است . ناسیونالیسم ایدئولوژی رسمی امپریالیسم بوده است . اینکه ناسیونالیسم بورژوازی در کشور تحت سلطه یا در میان ملل تحت ستم ، خود را در مقطع محدودی در تاریخ در تقابل با جوهی از امپریالیسم یافته است ، باعث شده که چپ غیر کارگری که خمیره خویش را این ناسیونالیسم میسازد ، حساب ویژه‌ای برای ناسیونالیسم باز کند و تطهیرش کند . "

و در ادامه‌اش آمده است که :

" بعنوان يك تفکر و يك تمایل ، ناسیونالیسم بنظر من جز ، آن خرافات دوران جاهلیت بشر است که باید از آن خلاص شد . از نظر فکری ناسیونالیسم یعنی بریده شدن انسانها از خصلت مشترک انسانی و جهانی شان . ناسیونالیسم با اصل اصالت انسان تناقض دارد . ما حاصل اجتماعی ناسیونالیسم هم بهر حال تکه تکه شدن طبقه کارگر و ضعف اردوی انقلاب کارگری است . "

جواب :

بله ، منظورم کلا همین بخش است . چون بغیر از این قسمتهائی که شما خواندید باز هم از این استدلالهای غیر طبقاتی در جزوه " تفاوت‌های ما " هست . مثلا به دمکراسی هم باهمین اصل‌های " انسان دوستانه " و غیر طبقاتی حمله میکند . از جمله نقدش به دمکراسی این است که :

" نقطه عزیمت دمکراسی نه انسان بمثابه يك موجودیت داده شده ، معتبر و مقدس بلکه فرد است . "

خوب من میپرسم این چگونه کمونیستی است که نقطه عزیمتش بجای اینکه تضادهای اصلی دنیای امروز و نقشی که جنبشهای انقلابی در پیشرفت امر انقلاب پرولتری بازی میکنند باشد ، " انسان بمثابه يك موجود داده شده معتبر و مقدس " است ؟

اصلا فرق این کمونیسم با آن دمکراسی ، و فرق این " موجود داده شده معتبر و مقدس " با فرد چیست ؟ شما هر کتاب بورژوازی را باز کنید ، هزاران نوع القاب

معتبر و مقدس برای همان فرد پیدا میکنید . چون این نوع بحث کردن از يك جهان بینی بورژوائی اندیویدوآلیستی یا فردگرایانه ناشی میشود . این نوع جهان بینی برای عمیق شدن در پایه يك موضوع ، به خصلتهای فردی و اهمیت یا اصالت فرد رجوع میکنند .

فرد یا انسان هر کدامشان ، هر چقدر هم معتبر و مقدس فرض شده باشند ، ایده های مجردی هستند که میشود در تفسیر تفاوت بین آنها و خصلتشان بمفهوم انسانی بودن یا جهانی بودن و غیره ، ساعتها بدون نتیجه حرف زد . در جامعه طبقاتی انسانها به طبقات تقسیم میشوند و هر طبقه بسته به جای معینش در تولید يك خصلت معین دارد . این خصلتهای انسانی قابل تغییر هستند و هیچ ایده از پیش ساخته ای بنام خصلت انسانی وجود ندارد . دمکراسی و دیکتاتوری هم فقط با تقسیم جامعه به طبقه معنی دارد . وقتی دمکراسی بورژوائی حاکم است در واقع دیکتاتوری علیه طبقه کارگر و طبقات استثمارشونده وجود دارد . وقتی دیکتاتوری پرولتاریا حاکم است برای طبقه کارگر و طبقات استثمارشونده دمکراسی وجود دارد و مسائل به شکل دمکراتیک و از طریق اقناع حل میشود . دیکتاتوری پرولتاریا ، دیکتاتوری علیه بورژوازی است . حالا در این تجزیه و تحلیل طبقاتی از دمکراسی ، جایگاه آن " انسان معتبر و مقدس " کجاست ؟ در واقع هیچ جا ! چون این يك ایده غیر طبقاتی است . با این توضیح مساله ناسیونالیسم را نگاه کنید . آیا ناسیونالیسم را بشکل يك مقوله مجرد و جدا از واقعیات مشخص و زنده میشود تجزیه و تحلیل کرد و بعد گفت که نخیر این مقوله از لحاظ منطقی با اصالت انسان یا جهانی بودن انسان و غیره تناقض دارد ؟

اگر ما مساله را فقط بشکل يك منطق نگاه کنیم موضوع اینطور مطرح میشود : يك مقوله بشریت داریم که به ملتها تقسیم شده و يك مقوله ناسیونالیسم که ایده پرستش ملت است . با این حساب ناسیونالیسم با بشریت جهان تناقض دارد !

بله . اگر مساله فقط بشکل منطقی و ایده های مجرد مطرح شود کاملاً درست است ، ولی مسائل اجتماعی را نمیشود بصورت ایده مجرد و منطق خالص و

بدون ارتباط با وضع واقعی جهان مطرح و حل کرد.

وضع حقیقی جهان فقط تقسیم بشریت اصیل کدائی به ملت‌های کسه گویا هیچ رابطه‌ای بهم ندارند، یا حداکثر بعضی‌هاشان پیشرفته‌تر هستند و بعضی‌ها عقب‌مانده‌تر، نیست. وضع حقیقی جهان در عصر امپریالیسم این است که يك مشت ملل قدرتمند بقیه ملل را تحت تسلط خود دارند و بین این ملت‌ها رابطه متقابلی وجود دارد: رابطه بین ملت‌های ستمگر و ستم‌دیده احتی بعضی از مللی که خودشان ستم‌دیده هستند بر ملل دیگری در محدوده ملی خود ستم میکنند و ما با تصویر صاف و ساده‌ای که گویا بشریت به ملت‌ها تقسیم شده و ملت پرستی در مقابل خصلت جهانی انسان قرار دارد، روبرو نیستیم. ناسیونالیسم هم مثل هر جنبش اجتماعی باید در متن شرایط مشخص و تاریخی خودش تحلیل شود. يك جنبش اجتماعی در يك زمان و مکان مشخص - و نه به عنوان يك ایده عام - برای پیشرفت جامعه طبقاتی در جهت از بین بردن طبقات و ملت‌ها نقش مترقی و پیشرو بازی میکنند و در جای دیگر نقش بازدارنده. ناسیونالیسم در ملل ستمگر امپریالیستی نقش ارتجاعی و متحدکننده ملت برای حفظ ستمگری ملت و حاکمیت بورژوازی بازی میکند و بنابراین مانعی در برابر پیشروی پرولتاریا بطرف جامعه بدون ملت‌ها و بدون طبقات بحساب می‌آید. در مقابل، ما می‌بینیم که ناسیونالیسم درون ملل ستم‌دیده نقش متحدکننده توده‌ها علیه ستمگری امپریالیستی و سلطه امپریالیستی بازی کرده. این ناسیونالیسم در عالم واقعیات و در بین توده‌های غیر پرولتر وجود دارد و ممکن است نقش مترقی بازی کند.

تعیین مترقی بودن یا ارتجاعی بودن يك جنبش ملی در بین ملل ستم‌دیده، خود موضوع يك تحلیل مشخص در باره این است که در مجموع حرکت خود به انقلاب پرولتری خدمت میکند یا در خدمت امپریالیسم و ارتجاع قرار دارد و مانعی در راه ترقی است.

خوب بگذارید صاحبان آن منطق مجرد بگویند که اعتلای جنبش ملی و ناسیونالیسم ملت ستم‌دیده با اصالت انسان یا جهانی شدن بشریت تناقضی دارد. ولی چه کنیم که جامعه و تاریخ، خارج از ذهن و منطق‌های جدا از واقعیات زنده آنها وجود دارد، و چه کنیم که تکامل تاریخ کلا از درون این تناقضها جلومیرود.

همانطوریکه مثلا برای از بین بردن طبقات باید يك طبقه به موقعیت طبقه حاکم در بیاید ، یا همانطور یکه برای از بین بردن دیکتاتوری و دولت باید دولت دیکتاتوری پرولتاریا برقرارشود و اینهم يك تناقض است ، همانطور در مورد ملت‌های ستم‌دیده هم پرولتاریا نمیتواند بدون رفع ستم ملی ، حتی يك قدم در جهت نابودی ملت‌ها بطور کلی بردارد .

در مورد ماحصل یا نتیجه اجتماعی ناسیونالیسم هم باید بگویم همانطور که در عصر امپریالیسم دو نوع از ملت‌ها از هم متمایز هستند ، ناسیونالیسم آنها هم دو نتیجه و ماحصل اجتماعی مختلف نشان داده است . ناسیونالیسم ملل ستمگر به پرچم اتحاد ملت امپریالیستی برای تقسیم جهان و غنایمی که از استثمار و چپاول مستعمرات و نومستعمرات بدست می‌آید تبدیل شده و ناسیونالیسم انقلابی ملل ستم‌دیده به شهادت تاریخ معاصر ، پرچم خیلی‌از جنگ‌های رهاشبخش ملی بوده . این جنگ‌ها - بقول لنین ، جنگ‌های ملی انقلابی - از همان زمان انقلاب اکتبر به تقویت اردوی انقلاب پرولتری کمک کرده و درست بر عکس ادعای جزوه "تفاوت‌های ما" باعث تضعیف آن نبوده است .

من نمی‌فهمم کمونیسم کارگری که مسئله ملی را با پایان یافتن استعمار کهن ختم شده وانمود می‌کند ، چطور فراموش میکند که همین جنگ‌های رهاشی-بخش ملی که اکثریت قریب به اتفاق آنها تحت رهبری نیروهای ناسیونالیست انقلابی قرار داشت بود که عامل مهمی در فروریختن سیستم استعماری کهنه شد . پرولتاریا وقتی از نتیجه و ماحصل جنبش‌های اجتماعی ناسیونالیستی حرف می‌زند ، این تحولات را در نظر می‌گیرد . البته در حقیقت امر و برخلاف نظر کمونیسم کارگری ، با از بین رفتن استعمار کهنه هنوز ستم امپریالیستی رفع نشده و ناسیونالیسم انقلابی ملت‌های ستم‌دیده آنطور که ادعا می‌کنند به مقوله ای ارتجاعی بدل نشده است .

بنابراین انقلاب جهانی پرولتاریائی همانطوریکه در زمان لنین بود کماکان دو مولفه دارد : انقلاب سوسیالیستی در کشورهای سرمایه داری امپریالیستی و انقلابات دمکراتیک - ضد امپریالیستی یا رهاشبخش ملی در کشورهای تحت سلطه ، مستعمره و نیمه مستعمره ( یا نومستعمره ) .

حالا میبینیم که کمونیسم کارگری سعی میکند از هر لحاظ تفاوت بین ملل  
ستمگر و ستمدیده را پرده پوشی کند و با حمله به ناسیونالیسم بطور مجرد ،  
به ناسیونالیسم ملت ستمدیده حمله کند . بنظر من اینکار یک رگه شوینیستی  
ملت ستمگر را در خود دارد .

سؤال :

خیلی ها ممکنست به شوینیستی خواندن کمونیسم کارگری اعتراض  
کنند، چون ظاهرا که این جریان خیلی از دریچه انترناسیونالیستی و ضد-  
بورژوازی وارد میشود . چرا میگوئید این بحثها شوینیستی است . شوینیسم  
کدام ملت ستمگر ؟

جواب :

شوینیسم از یک جهانبینی ناشی می شود : جهانبینی بورژوازی ملت‌های  
ستمگر . کمونیسم کارگری دنیا را چگونه می بیند ؟

در مورد کل جهان ، همانطوریکه گفتم همه ملت‌ها را مثل هم، مثل سیب -  
زمینی هائی که توی یک کیسه ریخته شده و ارتباطی بهم ندارند، نگاه می‌کند .  
سعی میکند ارتباط آنها را از لحاظ اقتصادی در چارچوب بازارها ، امور مالی و  
غیره نشان بدهد، ولی رابطه‌ای بین ملت‌های جداگانه نمی بیند و چنیــــن  
رابطه‌ای را نشان نمیدهد . در نتیجه تقسیم ملل به ستمگر و ستمدیده را نفی  
میکند . این یک جنبه نگرش آنها به جهان است .

وارد شدن از در انترناسیونالیسم و صحبت کردن از آن، کسی را در عمل  
انترناسیونالیست نمیکند . منبع تغذیه کمونیسم کارگری یعنی تروتسکی هم  
اتفاقا خیلی انترناسیونالیستی حرف میزد، ولی در شروع جنگ جهانی اول با  
سوسیال شوینیست های روسی همصدا شد و فقط بعدها بود که به بلشویک ها  
پیوست . در مبارزات بعدی تروتسکی علیه کمونیستها ، باز هم تروتسکی و  
هم مسلکانش به بهانه " انترناسیونالیسم " و " انقلاب جهانی " میخواستند  
عملا شوروی را تسلیم غرب کنند - و از این نمونه ها زیاد است .

اما مسئله در مورد کمونیسم کارگری از این هم خاص تر است . امروز  
سودهای فوق العاده امپریالیستها از سرمایه گذاری و بهره کشی از کشورهای

تحت سلطه مبتنی است بر پیوند خوردن سرمایه امپریالیستی با استثمار ر نیمه فئودالی در روستاها و بدین صورت پائین نگاه داشتن دستمزدها در کشور تحت سلطه .

یکی دیگر از تضادهایی که امپریالیستها و نوکران بومی شان برای باز هم پائین تر نگهداشتن دستمزدها از آن استفاده میکنند، وجود ملل ستمدیده درون چارچوبه يك کشور است . آنها با سوء استفاده از عقب ماندگی ها، اختلاف زبان و فرهنگ و غیره و حفظ این تضادها در چارچوب يك کشور می - توانند يك منبع کار فوق العاده ارزان را آماده نگه دارند . بدین طریق قیمت نیروی کار در مجموع میتواند پائین تر از حد بخور و نمیر بماند و درجه استثمار و سودآوری سرمایه را افزایش بدهد .

من در اینجا عمداً به آن رشته منافع سیاسی که حفظ تضاد بین خلقها برای امپریالیستها دارد نمیپردازم، چون در اینجا جنبه اقتصادی اش بیشتر مورد بحث است .

جهانبینی کمونیسم کارگری همه این حقایق را نفی میکند . در چشم‌اینها جایگاه ملتها گویا تفاوتی با هم ندارد . استثمار فئودالی و نیمه فئودالی هم که از دید اینها اصلاً وجود خارجی ندارد . شوینیستهای فارس این حرفها را اینطور فرموله می‌کردند، " همه ما ایرانی هستیم فرقی بین فارس و ترک وجود ندارد " . آنها همیشه دلشان میخواست فراموش کنند، یا دیگران را وادار به فراموشی این نکته کنند که حکومت ، حکومت فارس هاست و خیللی فرق است بین فارس و کرد . آنها میخواستند فراموش کنند که خواستهای ملی این خلقها چه سببانه ، با تکیه به شوینیسم فارس سرکوب شده‌اند . امروز همانها با فراموش کردن این زیربنا ، داد میزنند " همه ما ایرانی هستیم و با هم فرقی نداریم " . آنها فراموش کردن زیربنای حقیقی جامعه ، زیربنای فوق‌استثمار کارگران و پائین نگهداشتن دستمزدها را توسط کمونیسم کارگری با شعار مبارزه برای دستمزد بیشتر ، برای جنبش کارگری فرموله میکنند . از این بحث همان آهنگ آشنا بگوشتان میرسد . اما ایندفعه میگوید " همه ما ایرانی هستیم کرد و فارس فرقی ندارد . مبارزه ملی کدام است . بیائید برای دستمزد بیشتر مبارزه کنیم " .

خوب اینطور بحث کردن شوبنیستی و مربوط به شوبنیسم فارس است، هرچند که در زورق کمونیسم کارگری پیچیده شده باشد.

بنظرم در مورد این نوع شوبنیسم فارس بیشتر از اینها باید گفت. درست است که ملتها عمدتاً به مشتی ملل ستمگر امپریالیستی و تعداد زیادی ملتهای تحت ستم تقسیم میشوند، اما در کشورهای تحت سلطه امپریالیسم - هم در اثر تکامل تاریخی خود و تقسیمات امپریالیستی، - معمولاً ملل متعددی در چارچوب مرزهای یک کشور زندگی میکنند و مرتجعین یکی از این ملتها نسبت به دیگران غالب است و با حمایت امپریالیستها (که بدلیل تاریخی و استراتژیک از آن حمایت میکنند) دولت مرکزی را تشکیل داده و ستمی مضاعف را به ملل دیگر درون کشور تحمیل میکنند. در چارچوبه کشوری ایران، ملت فارس این نقش را دارد و موقعیت ستمگرایانه خود را بطور تاریخی با یک نوع شوبنیسم فارس توجیه میکند. این شوبنیسم از طرف طبقات ارتجاعی اشاعه داده میشود ولی در عین حال بخاطر بهره‌مند شدن قشرهای دارا از مزایای ستم به ملل دیگر این شوبنیسم پایه وسیعتری پیدا میکند.

هر یک از طبقات حاکم برای حفظ موقعیت ستمگرانه و غالب خود یک اسم رمز دارد. " حفظ تمامیت ارضی "، " جلوگیری از تکه تکه شدن ایران و خطر نفوذ شوروی " مربوط به ارتجاع پهلوی بود و البته بعضی لیبرالها و حتی بورژوا دمکراتها هم از این اسم رمز استفاده کرده و میکنند. ارتجاع اسلامی هم اسم رمز خودش را دارد: اتحاد مسلمین، یکپارچگی اسلام و کشور اسلامی و یا " از نظر اسلام فرقی بین فارس و کرد و عرب نیست و هر کس مومن تر باشد نزد خداوند اجرش بیشتر است ". همه این اسامی رمز، عمیقتر - بین منافع اقتصادی و سیاسی که در تمایزات بین ملتهای مختلف وجود دارد و حفظ این تمایزات برای ملت غالب ببار میآورد را پرده‌پوشی میکند.

همانطوریکه گفتم این شوبنیسم فقط محدود به قشرهای ارتجاع حاکم نیست و دیگر طبقات هم در آن شریک هستند. کمونیسم کارگری - بعنوان نحوه تفکر یکی از این اقشار که با نوع خاصی از ایدئولوژی عجیب است - برای شوبنیسمش اسم رمز " مبارزه برای دستمزد و رفاه بیشتر، تحت هر دولتی که حاکم باشد " را مناسب یافته است.



اسم رمز کمونیسم کارگری هم مثل بقیه، این حقیقت که دولت حاکم ، دولت فارس ها و نوکر امپریالیست‌هاست را می‌پوشاند، این حقیقت را می‌پوشاند کردها و ترکها نمیتوانند دولت های خود را تشکیل بدهند و حتی به زبان خود حرف بزنند و آموزش بدهند و از بقیه حقوق ملی بهره‌مند شوند . سر - کویهای خونین در جمهوری آذربایجان و کردستان که بعضی خواسته‌های محدود ملی را مطرح میکردند، یکی از تجارب تاریخ معاصر محسوب میشود و مربوط به گذشته‌های دور نیست . مبارزات برحق ملت کرد علیه ستم‌مسی در ده یازده ساله اخیر را هم که نسل کنونی با چشم خود شاهدش بوده است . شعار " مبارزه برای دستمزد تحت هر دولتی " - با وجود این زیربنای چندملیتی و استثمار نیمه فئودالی - سرگرم کردن بخشهای مختلف طبقه کارگر به معلول- های روبنائی این زیربناست . حتی اگر افزایش دستمزد يك بخش از کارگران که کار ثابت و کارخانه‌ای دارند امکان داشته باشد در دراز مدت تغییری در وضع کارگران و زحمتکشان بطور کلی ایجاد نخواهد کرد و يك مواز سر سیستم استثمار فوق‌العاده تا زیر خط فقر کم نمی‌کند. فوق‌استثماری که زیربنای سود- آوری و گردش اقتصاد تحت سلطه و چند ملیتی بوده و از این زاویه برای مدافعین آشکار و پنهان برتری ملت فارس مفید . اینها هر چند از بعضی فرم‌ها حرف میزنند اما حتی این هم میتواند برای دستگاه حاکم قابل قبول باشد .

اتفاقا کمونیسم کارگری هم در مخالفتش با ناسیونالیسم انقلابی کرد، برای باز کردن راه خطر فرمیستی و برای کشیدن تمام استخوانبندی حزبشان به يك مبارزه با اصطلاح کارگری - توده‌ای ، اتحادیه‌ای و در واقع علنی این نکته را مد نظر دارد .

سؤال :

پس با این حساب تمام آن حملات " تفاوت‌های ما " مبنی بر مقایسه ناسیونالیسم با نژادپرستی صرفا جنبه توجیه دارد و بکار پیشبرد يك خط فرمیستی می‌آید ؟

جواب :

همینطور است . یکی از شگردهای ملل ستمگر برای توجیه ستمگری خود همیشه این بوده که وقتی ملت ستمدیده خود را بعنوان يك ملت مطرح میکنند و با اتکاء به خصوصیات ملی مشترک علیه ستم ملی به مبارزه بر سر - میخیزد، آنها را بخاطر تکیه کردن به خصوصیات ملی به انواع و اقسام تعصب‌گرایی نژادی متهم کنند .

مگر کم شنیده‌اید ، صهیونیستها که وحشیانه‌ترین شیوه‌ها را برای سرکوب ملت و خلق فلسطین بکار می‌برند ، به فلسطینی های مبارز ضد اسرائیلی مارک آنتی سمیتیک یا ضد یهود و همکار هیتلر میزنند ؟ مگر نشنیده‌اید که جن‌تلن های انگلیسی مقاومت ملت‌های آفریقایی در مقابل یوغ استعمار را ضدیت این ملت‌ها با تمدن میخواندند و زیر این اسم چه قتل‌عام‌ها و فجایعی که بر آنها روا نداشتند ؟ یا امروز فرزندان حلال‌زاده و سفیدپوست آنها در آفریقای جنوبی با همان شگرد و با عبارت "نژادپرستی سیاه" به سرکوب سیاهان آزانپایی مشغول نیستند ؟ جالب است بدانید که رژیم آپارتاید شعار برقراری حاکمیت سیاهان در آزانیا که از جانب سازمان - هایی نظیر جنبش بیداری سیاهان مطرح شده را يك شعار نژادپرستانه می - داند . یا بورژوازی امریکا در برابر مبارزات سیاهان در دهه ۱۹۶۰ با همیسن شگرد به جنبش سیاهان حمله میکرد و خواستهای مبتنی بر رفع ستم ملی از جانب آن جنبش را با مهر نژادپرستی سیاه میکوبید .

البته موقعیت ملت فارس اینجا ویژه است : از یکطرف خودش برای سالها زیر تسلط امپریالیستها ، مخصوصا انگلیس و امریکا لگدمال شده و تو - سری خورده ، و تحت چارچوب ملل تحت ستم امپریالیستها محسوب میشود ، از طرف دیگر ، بخاطر موقعیت عقب مانده ایران خودش در يك حکومت پوشالی به سایر خلقها و ملت‌های درون ایران ستمگری میکند . حالا اگر يك نفر از ملت فارس بیاید و به ناسیونالیسم بطور کلی حمله کند و فرق بیسن ناسیونالیسم امریکایی یا انگلیسی را با مثلا ناسیونالیسم کرد مخلوط کرده و بگوید ناسیونالیسم يك پایه‌اش نژادپرستی است ، فکر میکنم اینکار کاملا با آنتی سمیتیک خواندن فلسطینی‌ها از طرف صهیونیست‌ها قابل مقایسه است .

فکر نکنید که مثلا حزب کار اسرائیل توجیهات سلطه صهیونیستی اش بر فلسطینی‌ها خیلی با این نوع بحث کردن فرق دارد. مطمئن باشید حزب کار اسرائیل هم بکار بردن عبارات انسانی و جهانی و حتی انترناسیونالیستی را بلد است، البته با همان مضمون و اهداف ارتجاعی خاص صهیونیستها.

البته اینجا، توجیهه سرکوب ملت ستمدیده کرد و مبارزه علیه ناسیونالیسم انقلابی کرد برای تحمیل یوغ ستمگری فارس از يك طرف و حمله به ناسیونالیسم امپریالیستی در عکس العمل به تحقیر ملی دیرینه فارسها بهم آمیخته شده. یعنی حملات کمونیسم کارگری به ناسیونالیسم، بقول معروف "آهی است که هم از سر رضایت کشیده شده، هم از سر درد."

سئوال:

تا اینجا بیشتر از جنبه نظری به مسئله پرداختید. این برخوردار شوینستی را در شرایط مشخص جامعه ایران و ستمگری ملی در این حیطه چطور میتوان تشریح کرد؟ خصوصا اینکه این جریان در ارتباط با جنبش کردستان فعال بوده و حتی شعار حق تعیین سرنوشت را هم مطرح کرده است.

جواب:

بازهم اینجا فاصله بین حرف و عمل است. اگر ما افراد را از روی لباسی که تن کرده‌اند قضاوت کنیم، اگر از روی القابی که بخود بسته‌اند آنها را بشناسیم آنوقت مثلا محمدرضا شاه پهلوی مستقل و ملی از آب درمی‌آید یا جمهوری اسلامی حامی مستضعفان و ستمدیدگان میشود و تروتسکی مدافع انقلاب جهانی گشته یا گورباچف صلح طلب ترین مرد دنیا میشود. هزارها مثال از وارونه شدن حقیقت را زیر القاب و عنوانین و شعار و تعریف وارونه در دنیای امروز در تاریخ دیده‌ایم و داریم روزمره میبینیم پس خوب است که اشخاص و بویژه جریانهای سیاسی را بقول لنین از روی جامه فاخری که به تن کرده‌اند قضاوت نکنیم، از روی گفتارهایشان ماهیت طبقاتی آنها را سنجمیم بلکه به رفتار و کردار آنها بجائیکه حرفهایشان جنبه عملی پیدا میکند، نگاه کنیم.

اولا دادن شعار حق تعیین سرنوشت اینروزها خرج زیادی برنمی‌دارد

و بیشتر بخشش از کیسه خلیفه است . خدا را شکر جمهوری اسلامی‌ای هست و برای شوینیست‌ها تمامیت ارضی‌شان را در عمل و بزور سر نیزه حفظ میکند و آنها میتوانند هر چه بخواهند برای اثبات رادیکالیسم و کمونیسمشان حرف حق تعیین سرنوشت را با صدای رساتر بزنند و منتظر نباشند که آخر سال کسی بیاید و کنتور مصرف شعارشان را بخواند و قبض صادر کند .

ثانیا شعار کسب حق تعیین سرنوشت در قاموس حزب کمونیست در مطالبه خودمختاری از هر دولت بورژوایی ، معادل خود را یافته و ماهیت انقلابی آن ، یعنی مبارزه برای سرنگونی قدرت ارتجاع حاکم و به این وسیله بدست آوردن امکان تشکیل دولت جداگانه را از دست داده و به مطالبه و درخواست از "هر دولت بورژوایی" (که بزبان ساده یعنی جمهوری اسلامی) تقلیل یافته . این اطمینانی است که مارکسیسم انقلابی یا کمونیسم کارگری برای اثبات حسن نیت خود در قبول ضوابط مبارزه رفرمیستی به حکومت اسلامی و باصطلاح خودش " هر دولت بورژوایی " میدهد . قبلا اشاره کردم که مخالفت کمونیسم کارگری با ناسیونالیسم کرد نوعی وعده و اطمینان به دولت مرکزی است : یعنی اینکه ما فقط در چارچوب گرفتن دستمزد بیشتر و رفاه می‌خواهیم باصطلاح مبارزه کارگری کنیم . مبارزه مسلحانه در کردستان که از دو سه سال پیش بنام سنت از طرف کمونیسم کارگری مورد حمله قرار گرفته ، مزاحمت بزرگی در راه سازماندهی توده‌ای اتحادیه‌ای که بنا به خلعت خود و به اقرار کمونیست‌های کارگری باید علنی باشد ، درست کرده . مسئله اینگونه است : حزب کمونیست می‌خواهد پرچم سازماندهی و رهبری اتحادیه و شسورا و صندوق‌های کارگری علنی و سرتاسری را در دست بگیرد و خود را بعنوان رهبر جنبش اتحادیه‌ای و اصلاح طلبی بشناساند و با اتکاء به آن بعضی اصلاحات را به دولت تحمیل کند . ولی کدام رژیم حاضر است چنین سازماندهی را از طرف حزبی بپذیرد ، که در عین حال دارد مبارزه مسلحانه‌ای با استعداد گسترش - یابی را هم سازماندهی می‌کند ؟

این دو کار با هم سازگار نیست . پس کمونیسم کارگری چه باید بکند ؟ باید این سنت ناسیونالیستی را - اگر نتواند در کل کردستان - حداقل در

درون حزب خود بشکند و کنار بگذارد. ناسیونالیستی خواندن افق و دورنمای مبارزه مسلحانه کومله که تحت شعار خروج قوای اشغالگر صورت می‌گرفت از طرف کمونیسم کارگری توصیف غلطی نیست و مخالفت آن با ناسیونالیسم بویژه برای کسانی که خود را کمونیست بدانند ظاهراً منطقی بنظر میرسد و هدفش هم ظاهراً موجه و کارگری است.

اما اشکال کمونیسم کارگری و شوینیست فارس بودن مدافعین آگاه‌ان در منطقی نبودن یا تناقض داشتن آنچه گفته میشود نیست، بلکه در خود این منطق، و در آن چیز نیست که گفته نمی‌شود، در آن قسمتهائی که در تصویر ارائه شده آنها دیده نمیشود، یعنی در پرده‌پوشی اینک یکی از ریشه‌های پائین نگه داشتن دشمزدها در ایران حفظ نابرابری ملی است.

این نابرابری ملی به ناسیونالیسمی پا میدهد که علی‌رغم طلب کردن امتیاز برای خود و استثمارگرانه بودن افق آن، مبارزه‌اش برای رفع ستم ملی جنبه مترقی دارد و حاضر است برای "خروج قوای اشغالگر" دست بسه مبارزه مسلحانه بزند و توده‌های تحت ستم را هم در چارچوب افق تنگ خود به مبارزه بکشاند. اما درست همین مبارزه مسلحانه، همین جنبه رفع ستم ملی، است که برای طبقه حاکمه فارس قابل تحمل نیست، چون زیربنای ستم و استثمار فوق‌العاده‌ای را که او هم در آن شریک است مورد ضربه قرار میدهد. درحالیکه مبارزه برای افزایش و دستمزد و رفاه میتواند و ممکنست در شرایطی برایش قابل قبول باشد چون به زیر بنای سودهای فوق‌العاده دست نمی‌زند.

کمونیستهای کارگری هم به این خاطر شوینیست فارس هستند که حاضرند برای قبولاندن سازماندهی رفرمیستی خود، مبارزه کومله که در چارچوب همین دورنماها و دیدگاههای ناسیونالیستی پیش میرفته در صورت امکان تعطیل کنند. بی‌افقی و بی‌دورنمائی مبارزه مسلحانه کنونی و استراتژی بی‌آینده‌اش که آزاد کردن مناطق، ایجاد و گسترش پایگاهی و ایجاد ارتش قوی را در نظر نداشته و با انکاء به امکانات مرزی پیش رفته و حالا با سیر تحولات جنگ خلیج دورنمایش مبهمتر دیده میشود، به تعرض کمونیستهای کارگری برای ختم آن بهانه و موقعیت داده است.

سؤال :

پس بالاخره پرولتاریای انقلابی چطور باید با مساله ناسیونالیسم ملل ستمدیده برخورد کند؟ چطور میتواند مهر رهبری خود را بر این جنبش‌ها بکوبد و دنباله‌رو نیروهای قدرتمند بورژوا ناسیونالیست در این جنبش‌ها نشود؟ مبلغان کمونیسم‌کارگری ظاهراً برای این کار راه حل ارائه میدهند و آن پیوند خوردن یا حل شدن حزبشان در جنبش فی‌الحال موجود کارگری است .  
برخورد مائوئیستی به این مساله و تحلیل مائوئیستی از این راه حل چیست؟  
جواب :

همانطوریکه قبلاً هم گفتیم شوینیسیم یک جهانبینی است و بنابر این راه حل هایش هم بطور کلی جنبش‌های اجتماعی را در برمیگیرد . کارزاری که کمونیسم کارگری علیه ناسیونالیسم راه‌انداخته اگرچه فعلاً روبه داخل خودشان دارد و چیزی شبیه انقلاب ایدئولوژیک و تسویه حساب درونی است ، اما بطور کلی تصویر و دورنمایی برای جنبش ملی کردستان هم رسم می‌کند و آن خواباندن شور مبارزه ملی و تبلیغ عدم حقانیت تاریخی آن ، از طریق مربوط دانستن آن به دوران جاهلیت بشر و بطور مختصر به بهانه ارتجاعی بودن ناسیونالیسم است .

آنها حل شدن حزبشان در جنبش موجود کارگری را به معنی پاسخ به جنبش ملی طرح نکرده‌اند . وقتی آنها حقانیتی برای خواسته ملی قائل نیستند هدایت و قدرت دادن به جنبشی که از نظر آنها باعث تکه‌تکه شدن طبقه کارگر میشود و ایدئولوژی رسمی امپریالیسم را دارد چطور میتواند مطرح باشد؟ رهبری دادن به جنبشی که در تحلیل نهایی یک جنبش بورژوا دمکراتیک است برای آنها معنی ندارد .

شوینیستهای درون حزب این آلترناتیو را برای مقابله با ناسیونالیسم کرد درون حزبشان مطرح کرده‌اند تا بتوانند خط اصلاح طلبانه و فرمیستی خود را پیشرفت بدهند که مفصل درباره‌اش گفتیم .

از نظر مائوئیستها و کارگران انقلابی جنبشهای ملی ملت‌های ستم - دیده ناشی از تضادهای عینی ، در واقعیت دنیای امروز یعنی تقسیم پایهای

جهان به ملل ستمگر و ستمدیده است و این جنبشها بخاطر خصلت خود با ایدئولوژی و دورنماهای ناسیونالیستی به مبارزه علیه ستم ملی برای بدست آوردن امتیازات ملی دست میزنند و رهبران بورژوازی و خرده بورژوازی خود را پرورش داده و میدهند. در برخورد به جنبشهای ملی، مائوئیستها در حالیکه ضد هر نوع بورژوازی و هر نوع ناسیونالیسم هستند باید از مضمون دمکراتیک عمومی که در ناسیونالیسم ملل ستمدیده وجود دارد یعنی مبارزه برای رفع ستم ملت غالب دفاع کنند و در این مبارزه با آن متحد شوند. اما نباید از هیچ امتیازی که بورژوازی ملت ستمدیده در مقابل مبارزه طبقاتی طبقه کارگرو یا احیاناً در مقابل خلقها و ملل دیگر میخواهد، پشتیبانی کنند. پرولتاریا اینک در تمام ملتهای تحت ستم موجود وزنه‌ای دارد و بنابر این نمیتواند و نباید برای تشکیل دولت بورژوازی " خودی " مبارزه و از آن دفاع کند. در مساله کسب قدرت سیاسی پرولتاریای ملت ستمکش بابورژوازی مبارزه دارد نه اتحاد. تنها دولتی که پرولتاریا در درون ملت ستمدیده باید برای آن بجنگد و طبقات دیگر بویژه دهقانان را که خود تمایلات ناسیونالیستی دارند برای ایجاد آن متحد کند. دولت دمکراسی نوین تحت رهبری خود و حزبش میباشد.

جنبشهای ملی که برای رفع ستم ملتهای بزرگ از دوش خود مبارزه میکنند از نظر تاریخی نقشی مترقی بازی کرده و تا آنجا که علیه ستمگری و نفی آن مبارزه میکنند، قابل دفاع هستند. اما نه در هیچ خواسته مثبت آن. کمونیستها بعنوان یک حزب جداگانه باید با این جنبشها متحد شوند و برای افق و دورنمای وحدت همه ملتها و از بین رفتن همه تفاوتهای ملی و زیربنای آن تلاش کرده علیه افق تنگ نظرانه ناسیونالیستی بورژوازی که آرزوی ایجاد یک جمهوری بورژوازی و سرمایه‌داری مثلاً شبیه سوئد را در دل خود می‌پرورد و به توده‌های مردم هم این آرزوی اتوپیک و ارتجاعی را القاء میکند. مبارزه کنند.

از تجارب و تاریخ جنبشهای ملی در کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره، بعد از جنگ جهانی دوم دو نکته اساسی را میتوانیم در برخورد

پرولتاریا به این جنبش‌ها جمع‌بندی کنیم :

اول اینکه جنبش‌های ملی با رهبری بورژوازی و خرده بورژوازی حتی استقلال ملی را هم تامین نمی‌کند . ناسیونالیسم ایدئولوژی درون جنبش ملی است که خواهان ایجاد یک کشور و ملت قدرتمند ، به دست آوردن استقلال سیاسی و اقتصاد شکوفا و سودآور است ، خواهان غرور ملی و شکوه میهن در بین ملت‌های دیگر در دنیا است . در دنیای امروز معمولا چنین ناسیونالیسمی اگر با واقعگرایی توأم شود به چیزی جز ایجاد یک اقتصاد تحت سلطه و گـردن گذاشتن به سیادت سیاسی امپریالیسم نمی‌انجامد . بنابراین رادیکالترین ایدئولوژی ناسیونالیستی هم نمیتواند آرمان اعلام شده خودش یعنی ایجاد یک دولت ملی جداگانه و مستقل را تحقق بخشد .

دوم اینکه هر کجا کمونیست‌های درون جنبش‌های ملی برای بدست گرفتن رهبری تلاش جدی نکردند ، هر جا علیه ناسیونالیسم بورژوازی و برنامه آن بطور صحیح مبارزه نکردند ، از رهبری بورژوازی این جنبش‌ها - هر چقدر هم که این رهبران رادیکال بوده‌اند - ضربات بزرگی خورده‌اند . بنابراین بطور مختصر ، روش کمونیست‌ها در برخورد به جنبش‌های ملی را باید اینطور ردیف کرد :

در درجه اول باید از لحاظ عملی و واقعی ، زیربنای نیفتادن بدنبال ناسیونالیسم بورژوازی را ایجاد کرد . این زیربنا و شرط عملی اش ، داشتن حزب قدرتمند ، ارتش منکی به اتحاد کارگر و دهقان و ایجاد مناطق پایگاهی است . استعاره " کوبیدن مهر پرولتری بر جنبش " و یا تامین رهبری پرولتاریا و " صف مستقل " که قبلا زیاد تکرار میشد ولی کمتر به معنی واقعی آن فکر میکردند تنها با داشتن این شرایط میتواند حقیقت پیدا کند و از قالب شعارهای پیاده‌روی جلوی دانشگاه خارج شود . و علاوه بر این - کمونیست‌ها باید علیه نفوذ ناسیونالیسم در جنبش ملی علیه خواست‌ها و امتیازاتی که بورژوازی در ملت ستم‌دیده برای حفظ و تحکیم موقعیت خود علیه پرولتاریا و تکامل آن میگذارد ، علیه کوشش‌های بورژوازی برای جدائی پرولتاریای ملل مختلف مخصوصا در کشورهای تحت سلطه چند ملیتی مثل ایران و بنفع اتحاد کارگران همه ملت‌ها مبارزه کنند .



در عین حال باید در نظر داشت که در مبارزه علیه ناسیونالیسم ملت ستمدیده بطرف دفاع از شوینیسیم فارس لیز نخورد چون در عرصه مبارزه طبقاتی در ایران این جمهوری اسلامی یعنی حکومت فارسهاست که صحنه - گردان سیاست است و در همه تحلیل ها باید به حساب آورده شود .

درون حزب پرولتری هر نوع ایدئولوژی ناسیونالیسم غیر قابل تحمل و ننگ آور است . کمونیستها باید علیه هرگرایش ناسیونالیستی در درون حزب خود مبارزه کنند . تاریخ انقلابات پرولتری در کشورهای تحت سلطه نشان میدهد که عناصر ناسیونالیست بسیاری که آرزوی قدرت و شکوه میهن خود را داشته اند برای مبارزه به احزاب کمونیست پیوسته و برای تحقق این ایده خود مبارزه کرده اند . بسیاری از آنها همیشه از لحاظ جهانبینی خود دمکرات و ناسیونالیست باقی ماندند و با قدرت گیری حزب کمونیست به رویزیو - نیستها و مدافعان احیای سرماییه داری بدل شدند . حزب پرولتری بایست صفوف خود را از هر نوع ناسیونالیسم پاک کند و خود را با ایده انترناسیونال - لیسم پرولتری ، اتحاد همه کارگران و دورنمای بیشتری در راه سوسیالیسم و کمونیسم قدم بردارد . این روش مائوئیستها در برخورد به جنبش ملی -

است .

www.iran-archive.com

آدرس پستی ما:

**S.U.I.C**

**BOX 50079**

**40052 GOTEBOG**

**SWEDEN**

کمک‌های مالی خود را برای ما به  
آدرس زیر ارسال دارید

**NAT WEST BANK  
SARBEDARAN  
ACC NO 27324958  
ARCHWAY BRANCH,  
LONDON, U.K.**

www.iran-archive.com

بازتکثیر از تشکیلات هواداران اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران)